

باستان‌شناختی تاریخنگاری اسلامی و افسانه زندگی خواجه نظام‌الملک

دوره جدید سمینارهای تاریخ ایران و اسلام در دفتر نشر تاریخ ایران از روز دوشنبه ۱۳ تیر ماه ۱۳۷۳ آغاز شد. این دوره از سخنرانی‌ها به جوانب مختلف تاریخ ایران و اسلام اختصاص یافته و با سخنرانی خانم نعین یآوری تحت عنوان «باستان‌شناختی تاریخنگاری اسلامی و افسانه زندگی خواجه نظام‌الملک» و آقای علی رضائیان در «سیاست‌نامه از منظر تاریخنگاری» افتتاح شد. سخنرانی‌های بعدی به مسائلی از قبیل «مهاجرت علمای شیعه جبل عامل به ایران»، «معنای تاریخ اسلام»، «باستان‌شناسی سلجوقی»، «ناسیونالیسم و مدرنیته»، «انتلاف ناسیونالیسم و مدرنیته در دوره قاجار» و «بازتاب مدرنیته و ناسیونالیسم در تاریخ بیداری ایرانیان» خواهند پرداخت. آنچه در زیر می‌آید چکیده‌ای است از سخنرانی دکتر یآوری و آقای رضائیان در بررسی تاریخنگاری دوره سلجوقی.

سخنرانی دکتر یآوری با نقل قولی از پل ریکور آغاز شد. پل ریکور در کتاب *انسان جایز الخطاء (Fallible Man)* به نقل از گرنفون (Xenophanes) چنین آورده است:

There never was nor will there ever be any man who has certain knowledge about the gods and about all the things that I tell of. And even if he does happen to get most things right, still he himself is not aware of this. Yet all may have shadows of the truth.

هیچگاه شخصی وجود نداشته است—و هیچ وقت هم نخواهد داشت—که راجع به خداها و باکلیه موضوعاتی که من در باره آنها صحبت می‌کنم برد الیقین داشته باشد. و حتی اگر در اکثریت موارد نیز شناخت درستی کسب نماید، خود او از این آگاه نیست. اما سایه‌هایی از حقیقت در دسترس همگان است.

ریکور در کتاب *زمان و روایت (Time and Narrative)* بحث خود در باب تاریخ و واقعیت را ادامه می‌دهد:

سؤال قابلیت دانش تاریخی در بازتابیدن گذشته «واقعی» از این سؤال ساده منشاء می‌گیرد: واژه «حقیقی» را چگونه می‌توان در مورد گذشته تاریخی استفاده نمود؟ منظور ما از واقعه‌ای که حقیقتاً اتفاق افتاده است چیست؟ این معضل جانشین نمودن تاریخ بجای گذشته بیشتر با تفکر مادر مورد تاریخ مربوط است تا با دانش تاریخی. و این از آن جهت است که دانش تاریخی بعنوان یک سؤال هستی‌شناختی (ontological) که در مفهوم «ردپا» نهفته است، فوراً توسط سؤال معرفت‌شناختی (epistemological) سند، یا اعتبار آن بعنوان اساس و دلیل برای توصیف گذشته، مستتر می‌گردد.

و همچنین واقعات تاریخی که در مورد زندگانی خواجه نظام الملک در تواریخ محفوظاند. نظام الملک در بهار ۴۰۸/۱۰۱۸ در طوس بدنیا آمده، و در سال ۴۸۵/۱۰۹۲ در صحنه، آبادی بیرون اصفهان، بدست جوانکی صوفی جامه، به قتل رسیده است. پدرش در دربار غزنویان اشتغال داشت و خودش بعزت و اختشاش دستگاه غزنویان به سلاجقه پیوست. از اقتدار و اشتها کم از برمکیان، پیش کسوتان عباسی خود، نداشت—ولی علی‌رغم اهمیت سیاسی، هنوز تحقیقی جامع و تحلیلی از زندگی و زمانه او ارائه نشده است. اما، در همین ضمن، به جرات میتوان ادعا نمود که ورقه‌ای از تاریخ صدر اسلام تا قبل از حمله مغول بدون اشاره‌ای به خواجه و قضاوتی در مورد سیاستهای او نوشته نشده است. محققین معاصر، از جمله جورج مقدیسی و هانری لائوست، او را غالباً بعنوان احیاء کنندهٔ تسنن و مؤسس مدارس متعدد تمجید نموده‌اند. نگاهی مجدد به منابع اما، گویای ارزشهای دیگری است. بدین معنی که اهمیت و ارج نظام الملک را در حمایت او از تسنن و ایجاد نظامیه‌ها نمی‌توان یافت—زیرا در منابع اصلی تاریخی این گونه فعالیتات از مرتبهٔ خاصی برخوردار نیست. این بدین منظور نیست که تصویر تاریخی خواجه او را در عوض وزیری سنی مذهب و متعصب، بعنوان افراط‌گری وابسته به شق دیگری از اسلام ترسیم می‌نماید. بلکه، او را بعنوان وزیری اعتدال‌گرا و عادل توصیف کرده و این رویهٔ بدعت‌گذار و غیر سستی او را که بر خلاف همعصران خود فرقه‌گرایی را تشویق نمی‌نموده و فرقه‌ای برگزیده را جایگزین فرقه‌ای ملعون نمی‌کرده را تحسین نموده‌اند. منابع تاریخی که در دسترس ما قرار دارند ضوابط دیگری را برای ندای عظمت و شکوه خواجه برگزیده‌اند. ویژگیهای او در ایجاد ارتباطات متنوع و چند بعدی با

خلفای عباسی—پرداختن به امور کلی اجتماعی در ازای درگیری عبث با مسائل هر روزه اداری و جزئیات امور مملکتی—و عدم علاقه به تقویت قدرت نظامی صرف و احتکار مال و تمکن را مورد ستایش قرار داده اند. انمکاس سیاستهای خواجه در تاریخ، اما، از خصوصیت متفاوتی برخوردار است که جذابیت آن را برای محققین افزایش می دهد—و آن این است که تمام صفات مورد نکوهش نامبرده از جمله آز و تدارک ارتش شخصی—در لابلای صفحات همین تواریخ به او نسبت داده شده است. می خوانیم که نظام الملک صاحب ارتشی مجهز به بیش از هشتاد هزار تن از ممالیک، و یکی از ثروتمندان زمان خود بوده است. اما، در ضمن، همین تواریخ صحبت از ائتلافات او با مشاهیر تصوف، (همچون ابوالقاسم القشیری و امام الحرمین الجوینی)، و حضور فعال و مستقیم او در مجادلات و مباحثات عقیدتی و اجتماعی آن زمان را پیش می کشد. علاوه بر وزیر قایل و سیاستمداری قادر، نظام الملک با جریان فکری و سیر تحول کیفی جامعه اسلامی مرتبط بوده است. بر آن بوده که جهان بینی نوین ارائه دهد و روند واقعات اتفاقیه را بر آن اساس تغییر دهد.

پیشینه تاریخی زمانه خواجه را می توان این چنین برشمرد: ساختار سیاسی اجتماعی جهان اسلام در فاصله قرون چهارم/دهم و هشتم/چهاردهم دچار تحول و دگرگونی شد. دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس شاهد تبدیل و تحول اصول سیاسی/مذهبی اسلامی به نهادهای اجتماعی بود. ملوک عرب با خلفاء رقابت میکردند و خلفاء جوایز ربودن قدرت از کف متنفذین مذهبی بودند. از سده چهارم هجری موفقیت قاطع از آن زعماء مذهبی شد. خلفای عباسی که بدین ترتیب قدرت را در حیطة دین از دست داده بودند—در زمینه سیاست و حکمرانی نیز دارای موقعیت منزلی بوده—چنانچه در سال ۳۳۴/۹۴۵ سلاطین آل بویه وارد بغداد شده و از پس آن ضربه ای جبران ناپذیر بر سلطه دولت عباسی وارد شد. در خاتمه این دوره چهار صد ساله شاهد ظهور دولتهای عثمانی و صفوی هستیم که هیچ کدام کوچکترین احترام و اهمیت خارج از تشریفات برای مقام خلافت قائل نیستند. در این فاصله بین سلطنت عباسی و عثمانی جهان اسلام ناظر بر روی کار آمدن چندین سلسله محلی، و پس از سده پنجم معمولاً ترک نژاد شد—که برای خلفاء عباسی کوچکترین ارزش واقعی قائل نبودند. سلاطین سلجوقی در ایران از زمره همین سلسله ها می باشند. از جمله خصایص مناطقی که این سلاسل بر آن حکم میراندند ساختار مشترک و با ثبات اجتماعی علی رغم نظام بهم ریخته و گسسته سیاسی و نظامی بود.

آنچه در پس این عصر تحول و تغییر نهفته بود تا حد زیادی زاییده جهان بینی و سیاستهای حسن بن علی بن اسحاق طوسی، ملقب به نظام الملک، وزیر دو تن از سلاطین سلجوقی، آلب ارسلان و ملکشاه بود. او نه تنها بر خلاف اغلب معاصرین خود موفق به استمرار حیات سیاسی خود گشت، بلکه به تداوم سیاستهای خود پس از وفاتش نیز اندیشیده، با گماشتن عده ای از نزدیکان خود بر مشاغل مهم موجبات این امر را فراهم کرد. پنج تن از پسرانش، و یک تن از نوادگانش وزیر سلاطین سلجوقی بودند—البته ناگفته نماند که هیچکدام در شهرت، اقتدار، و کاردانی با خود

خواجه یارای برابری نداشتند.

شاید بتوان طول عمر سیاسی او را گویاترین دست آورده‌های او دانست. گفتیم که دولت عباسی علاوه بر آنکه فاقد پایه اقتصادی بود که کفاف تشکیل ارتشی منظم را بدهد—از مشروعیت گسترده ای که برای حفظ امپراطوری خود به آن نیاز داشت نیز برخوردار نبود. اضمحلال دولت مرکزی در قرن چهارم/دهم که در حقیقت انقراض قطعی نظام خلافت رادر تملک مشروعیت اسلامی تداعی می کرد، تعریف و تحدید آن نوع مشروعیت را بر عهده جوامع محلی مسلمان گذاشت. بدین ترتیب تمیز آنچه در خیطه اسلامی قرار داشت از آنچه فاقد ماهیت اسلامی بود—سیر عهده زعمای مراکز اسلامی—یعنی شهرهای قلمرو عباسی محول شد. منابع تاریخی مکتوبی که از آن زمان باقی مانده حاکی از کشمکشهای بیشمار بین فرق و دسته بندیهای رنگارنگ آن دوران است— چنانچه شیعیان با اهل تسنن، پیروان ابو حنیفه با همفکران امام الشافعی، و حنابله با اشعریان دشمنی میورزیدند. نظام الملک، اما، چون عاقبت اندیش و باکیاست بود، با سایر همقطاران خود فرق داشت، و نسبت به هیچ فرقه ای متعصبانه و مفرضانه رفتار نمی نمود. اگر شخصا مخارج بنای مدرسه‌ای شافعی را عهده دار می شد، از احداث مدرسه‌ای تأسیس مدرسه ای که به فقه حنفی اختصاص داشت ممانعت نمی نمود. نظام الملک، به عبارتی دیگر، ملاحظاتی سیاسی را بر اعتقادات شخصی خود مقدم می شمرد. برخلاف باور اکثریت قرین به اتفاق مورخین معاصر، خواجه نه تنها شافعی متعصب نبوده، بلکه پایبند به مکتب مسالمت و معتقد به مصالحه— و بالنتیجه تائید متفکرین و مورخین شیعه مذهب و متصوفین را برای خود مهیا کرده است. شواهد این ادعا را می توان، بعنوان مثال، در اثر نویسنده شیعی *بعض المثالب النواصب فی نقض بعض فضائل الروافض بنام عبد الجلیل قزوینی رازی* که در قرن ششم هجری می زیسته است، و یا در اسرار *التوحید* شیخ ابو سعید ابوالخیر، از مشایخ صوفیه قرن پنجم، یافت. حد فعلی آشنایی ما با تاریخ زمانه او همین خاصیت فوق الذکر را بانی قوام حیات سیاسی خواجه می داند.

همانطور که گفته شد، تمثیل تاریخی حیات خواجه سراسر آمیخته با قصص و روایات افسانه‌ای است. نکته مهم در اینجاست که بدون تأویل نشانه‌ها و رموزی که در اسفار تاریخی به چشم می خورد— و حتی تأویل ساختار روایی متون تاریخی— نمی توان بر تاریخت (historicity) تمثیلات و بازتاب‌ها ب تاریخی نائل آمد. به عقیده پُل ریکور، زبان و نشانه (symbol) هم ذات و همزیستند. هیچگاه نمی توان اثری از نشانه قبل از اولین رخداد تکلم انسان یافت، زیرا ریشه نشانه را باید در خصلت دو معنایی کلمه و اصطلاح جستجو نمود. نشانه شناسی (symbolism) زمانی بوجود می آید که زبان نشانه‌های مرکب و چند جزئی می آفریند، و یک معنا مولد معنای دیگری است که تنها از طریق آن معنای اولیه درک می شود. بنابراین، نشانه احتیاج به تفسیر دارد تا بتوان معنای ثانویه آن را نیز باز شناخت. در فلسفه ریکور، انسان نیز تبدیل به متن می شود، یعنی وجود آن را فقط می توان بوسیله نشانه و کلمه شناخت، و معنای آن احتیاج به تأویل و

استخراج دارد.

لسؤال‌الحظ، این قبیل مشاهدات که در آن تاریخ جانشین گذشته شده است، بوفور درکتب معاصری که به تاریخ اسلام پرداخته‌اند—چه نوشته مستشرقین و چه مورخین بومی—به چشم می‌خورد. تاریخ در این متون به وقایع‌نگاری تبدیل شده، حال آنکه می‌دانیم، و متفکرینی چون میشل فوکو، ارنست گلنر، و راینهارت کوسلک مکرر یادآور شده‌اند که تاریخ روایت گذشته انسان است و نه دور بین عکاسی، و لذا معنا و اهمیت تاریخی در ارتباط وقایع، یعنی در ساختار روانی متن تاریخی نهفته است، و در این ساختار قصه و افسانه همانقدر رسول تاریخت می‌شوند که واقعه (fact) و اتفاق (event).

تحقیق حاضر، روایات تاریخی زندگانی خواجه نظام الملک را از این منظر خاص مطالعه می‌نماید. با ارنست گلنر همقول است که: «ما لاجرم الگوئی (pattern) برای تاریخ انسانی فرض می‌کنیم. استفاده از این الگو را چاره نیست. ما همگی، علی‌رغم خودمان، مورخین فلسفی هستیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم. تنها انتخابی که داریم در نمایاندن و انسجام بخشیدن به این بینش است و در همگون کردن آن با وقایع، زیرا می‌توان از آن بصورت ناخودآگاهانه و پراکنده نیز استفاده نمود.» و معتقد است که روایات تاریخی خواجه نظام الملک تبلوری است منسجم، خودآگاه، و منظم از یک قهرمان نمادین (archetypal) اسلامی. حافظین فرهنگ و تاریخ اسلام، یعنی متفکرین و مورخین مقاطع مختلف، برای هر دوره از تاریخ قهرمانی می‌جسته، و نظام الملک را بعنوان آن قهرمان متعالی قرن پنجم هجری برگزیده‌اند. انگیزه این گزینش را باید در آن قسمت از اعتقادات این مورخین جوئید که نظام الملک را تجسم همان «قهرمان اسلامی آرمانی» قرن پنجم پنداشته‌اند.

بعلاوه، این تحقیق ثابت می‌کند که اطلاعات غیر تاریخی، یا داستانهای دور از ذهن و دروغینی که به وفور در این منابع به چشم می‌خورند نیز همانند روایات و اتفاقات تاریخی یا واقعی مکتوب در آنان، در تشکیل نهائی تصویر تاریخی آن واقعه یا شخصیت مورد نظر سهیم می‌باشند. بدین ترتیب، آنچه مورخین به نام تاریخ به جهان عرضه می‌کنند هم روایتی مترتب از وقایع اتفاقیه می‌باشد و هم تبلوری از جهان بینی، اوضاع و احوال زمانه آن مورخ بخصوص. بهترین مدرک برای اثبات این فرضیه را نیز در خود آن متون می‌توان یافت، به این صورت که روایات تحریف شده، اغراق آمیز، و یا حتی آشکارا جعلی—هم دارای ساختار روانی منظم و مبتنی بر نظام قابل شناخت معینی می‌باشند. «تیپ» متعالی اسلامی نیز دلالت بر همین فرضیه می‌کند، زیرا نه تنها در طی قرون مکرر است بلکه همانقدر که در روایات واقعی تبلور یافته است در روایات غیر تاریخی یا تخیلی نیز مشهود می‌باشد. بنابراین استدلال، از کلیه اطلاعات اغراق آمیز و غیر قابل باوری که در منابع تاریخی قدیمی محفوظ بوده و تاکنون از دیدگاه مورخین فاقد ارزش تاریخی تلقی شده‌اند نیز، می‌توان در راه شناخت عمیقتر و تصویر تحلیلی گویاتری از تاریخ و فرهنگ قدامابره جست.

و همانطور که میشل فوکو در کتاب نظم چیزها: باستان‌شناختی علوم انسانی (*The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*) آورده است: «هر دانشی ریشه در حیاتی، جامعه‌ای و زبانی دارد که هر کدام خود تاریخی دارند، و همان تاریخ است که به دانش امکان برقراری ارتباط با حیاتی مختلف، انواع دیگر جامعه، و نظام معنابخشی (signification) دیگر را می‌دهد.» و به جای آنکه تاریخ را کلیتی قاطع و لاتغیر (absolute totality) بپنداریم که تصویری واحد از سیر تطور جامعه اسلامی در طول زمان را بازمی‌تاباند، می‌توانیم در پی باستان‌شناختی فلسفه تاریخ و زبان روائی علم تاریخنگاری همان کلیتهای محدود (partial totality) و متنوع محفوظ در تواریخ اسلامی قدیم را بازیابیم و از این راه نه تنها از تناقضات و شطوحیات تاریخ‌نگاری خودمان پرده برداریم، بلکه از ارتباطات و مشترکات بین این کلیات محدود ولی متعدد برای تقرب به الگوهای تاریخی جامعه اسلامی سود بجوئیم و بلکه در نهایت بتوانیم از این فاصله عظیمی که اخیراً—یعنی از قرن شانزدهم به بعد—بین تاریخ و تاریخ‌نگاری در جوامع اسلامی مشهود است اندکی بکاهیم.

سخنرانی آقای رضائیان نیز با استفاده از شیوه‌های نوین تاریخ‌نگاری به بررسی و تحلیل کتاب سیاست‌نامه اثر مشهور خواجه نظام‌الملک پرداخت. رضائیان با تقسیم سیاست‌نامه به دو بخش مجزاء و با مطالعه ساختار روائی و محتوای تاریخی این دو بخش معتقد است که قسمت دوم و متأخر کتاب را نمی‌توان به خود خواجه منسوب دانست. آقای رضائیان با تأمل در اشعاری که در تواریخ مختلف سلجوقی محفوظند به این نتیجه رسیده‌اند که عزل خواجه را نیز بر خلاف باور اکثر مورخین نمی‌توان به ملک‌شاه ربط داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی